درس هفتصد و هفتاد و یکم

بررسی روایاتی از ائمه علیهم‌السّلام در تفسیر آیهٔ ﴿أَلَستُ بِرَبِّكُم﴾ (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

عرض شد راجع به مسئلهٔ ذَر روایاتی از ائمه علیهم‌السّلام وجود دارد که در مقام تفسیر آیهٔ ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ﴾ می‌باشد و آیه می‌فرماید: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآ﴾[1] این آیه دلالت بر وجود عالمی غیر از عالم ظهور و شهادت می‌کند که در آن عالم همگی اقرار به توحید و همین‌طور اقرار به آثار توحید و ولایت داشتند منتها همان‌طوری‌که در بعضی از روایات هست اقرارِ بعضی از افراد با ظهورشان متفاوت بود و بعضی‌ها اقرارشان با ظهورشان موافق بود [به‌طوری‌که] آنچه که در آن

---

[1] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲. الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۷:
«و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو خارج ساخت از بنی‌آدم از پشتهایشان ذرّیّه و نسل آنها را، و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری ما گواه بوده‌ایم.»

عالَم وجود داشته به‌عینه در همین عالم، ظهور خارجی و تحقق خارجی پیدا می‌کند.

حالا صرف‌نظر از صحبت‌هایی که در مباحث علم عنائی و ثابتات نسبت به تمام عالم وجود، خدمت رفقا عرض کردیم می‌خواهیم ببینیم که در این زمینه روایات چه دلالتی دارند و بعد از آن به این مسئله بپردازیم که افرادی که قائل هستند این آیه دلالت بر وجود عالم ذر ندارد، استدلالشان چیست؟ و همین‌طور مُثبتین نسبت به دلالت آیه، به چه ادله‌ای متشبث می‌شوند؟

در این جلسه روایاتی که در این زمینه هست را قرائت می‌کنیم ولی بیشتر صحبت در این است که آیاتی که در این مسئله هست بدون این روایات دلالت بر چه می‌کنند؟ آیا واقعاً دلالت بر یک حقیقت متحققهٔ عینیهٔ خارجیه در همین دنیا دارد؟ خب ما غیر از این دنیا که چیز دیگری نداریم! همین است. یعنی از نظر تحقق خارجی همینی هست که در مرئیٰ و منظر همه هست. هر شخصی یک بدو تولدی و یک انتهایی دارد که به این مدت؛ دنیای شخص گفته می‌شود و در این دنیا یا از زمرهٔ مؤمنین است و اقرار

به توحید و آثار و لوازم توحید دارد یااینکه از زمرهٔ معاندین است و اقرار نسبت به این مسئله ندارد و منکر است یااینکه از زمرهٔ مستضعفین است که به‌طورکلی اصلاً این قضیه برای او مطرح نشده و نسبت به آن فکر نکرده است.

تصور عوامانه از فرد مستضعف

این قضیهٔ مستضعفین هم خیلی قضیهٔ عجیبی است که تا اسم مستضعفین می‌آید ما همین‌طور تصور می‌کنیم که آنهایی که در جنگل‌های آمازون و اینها هستند فقط مستضعف هستند یا به افرادی که در بلاد بعیده که اصلاً اسم و رسمی از معارف به آنها نرسیده مستضعف می‌گویند درحالی‌که همین افراد داخل خود مملکت‌ها و همان اشخاصی که در اینجا هستند، مستضعف هستند به‌جهت اینکه معارف به آنها و به گوش آنها نرسیده و این خیلی عجیب است!

علت انقلاب مردم برعلیه حکومت شاه

بنده به یاد دارم در همان زمانی که مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به مشهد مشرف شده بودند، یک شخصی از اقوام برای دیدن ایشان آمده بود. البته

بعد از دو سه سالی که گذشته بود آمد و ما هم برای بازدید آنها رفتیم. ایشان درضمن صحبت گفتند که من دیدم این مردم برعلیه دستگاه و برعلیه ظلم و بر علیه نظامِ مخالف دین و دست‌نشانده قیام کردند و انقلاب کردند و خون دادند، بچه‌هایشان و پدر و مادر [کشته شدند]. حقیقت در واقع، حقیقت اسلام بود و اینها به‌خاطر اسلام این کار را کردند، یعنی کاری که انجام شد این بود که خدایا ما می‌خواهیم به‌دنبال اسلام بگردیم، تابه‌حال نمی‌گذاشتند اسلام به گوش مردم برسد، نمی‌گذاشتند از مسائلش سر دربیاوریم، نمی‌گذاشتند از نماز جمعه‌اش سردربیاوریم، نمی‌گذاشتند از مسائل سیاسی سردربیاوریم و نمی‌گذاشتند از مسائل اقتصادی، ارتباط با سایرین، از حقائقش و از آنچه که باید یک مسلمان برای تعالیِ روح و تهذیب نفس به آن بپردازد، سردربیاوریم و بفهمیم. حالا آمدیم و می‌خواهیم انقلاب کنیم و این نظام را به یک نظام اسلامی و به یک نظام توحیدی برگردانیم، به یک نظامی که شعارش شعار توحید باشد و شعار ولایت باشد و شعار امام زمان عجّل الله تعالی فرجه باشد.

امام زمان را در مملکت‌مان و درمیان خانواده‌مان بیاوریم و ما به‌خاطر این مسئله آمدیم این کار را کردیم.

حالا آمدیم این کار را کردیم و تمام شد، بعدش چه؟! حالا که انجام دادیم و آن نظام گذشته سقوط کرد و دست خدا هم پشت سر قضیه و مسئله بود، حالا چه کنیم؟ نصف قضیه درست شد؛ آن نظام طاغوت و نظام فاسد و نظام دست‌نشاندهٔ استعمار رفت و الآن به‌جایش نظام توحید آوردیم. حالا از توحید چه می‌دانیم؟ از امامت چه می‌دانیم؟ از معاد چه می‌دانیم؟ از معارف چه می‌دانیم؟

ایشان می‌فرمودند: من دیدم حالا که این مردم آمدند [این کار را کردند] چه در دستشان هست؟ هیچ! هیچ در دستشان نیست چون یک افرادی هستند که از یک نظامی پایشان را برداشته‌اند و در یک نظام دیگر گذاشته‌اند. نظامی که آماده برای این‌گونه مطالب و نشر این‌گونه مسائل هست. حالا صحبت در این است که چه کسی می‌تواند آن معارف را نشر بدهد؟ صحبت اینجاست! ایشان

می‌فرمودند: اینجا بود که من احساس وظیفه و احساس تکلیف کردم که بیایم معارفی که الآن به‌درد این مردم می‌خورد و تابه‌حال به گوششان نرسیده بود را بگویم که بفرمایید شما آمدید انقلاب کردید و از یک نظام دست برداشتید و حالا می‌خواهید مملکتتان را مملکت اسلامی و توحیدی و ولائی کنید، خب بفرمایید این‌هم مبانی و این‌هم عقائد و این‌هم آنچه را که باید به آن ترتیب‌اثر بدهید. به همین جهت بود که من هجرت کردم و به مشهد آمدم که زمینه‌ای پیدا کنم برای اینکه این مسائل را به گوششان برسانم.

واقعاً عجیب است! یعنی برای همین است. شما الآن نگاه کنید و ببینید افرادی که می‌آیند و به ما مراجعه می‌کنند می‌گویند که آقا ما مطالبی که در کتاب‌های پدر شما می‌بینیم را جایی ندیده‌ایم! خب این مستضعف می‌شود! می‌گوید که ما جایی ندیده‌ایم و این همان است که چه هست و چه هست و سال‌ها به‌دنبالش هستیم، به‌خصوص حالا که مدت‌ها از این قضیه گذشته و این مسئله برای اشخاص تازگی دارد.

شما خیال می‌کنید مستضعف فقط یک مشت

افرادی هستند که در جنگل زندگی می‌کنند و ساترشان فقط عبارت از برگ درختان است که اگر آن را هم داشته باشند! نه، قضیه این‌طور نیست! این مسئله به آن محیطی که در آن محیط اجازهٔ شنیدن مطالب حَقّه داده می‌شود یا داده نمی‌شود برمی‌گردد.

تعجب مردم مستضعف از شنیدن خبر شهادت امیرالمؤمنین در محراب

لذا شما می‌بینید وقتی که افراد در زمان امیرالمؤمنین علیه‌السّلام می‌شنیدند که علی در محراب کشته شده است، اینها واقعاً تعجب می‌کردند! می‌گفتند که آقا تا حالا به ما می‌گفتند که علی نماز نمی‌خواند! پس در محراب چه‌کار می‌کرده است؟! اینکه می‌گویند که در محراب کشته شده، درست است بالأخره اخبار می‌رود و به [گوش] همه می‌رسد، یک نفر دو نفر سه نفر می‌گویند که نه، اینکه در محراب کشته شده است درست است اما آخر علی در محراب چه‌کار می‌کرده است؟!

تأثیر حکومت در قلب واقعیات

توجه کنید که چطور حکومت می‌تواند قلب واقعیات بکند و مسئله را برگرداند! چه افرادی را به‌کار بگیرد و بتواند از چه نقشه‌هایی بهره ببرد و چه

ترفندهایی بتواند بزند که اصلاً یک نظر دیگر و یک طریق دیگر و یک چیز دیگری [را غالب کند]! اصلاً خیلی مسئله عجیب است که چطور آدم می‌تواند از روش‌های مختلف برای القاء یک هدف و القاء یک مقصد استفاده کند و به‌طورکلی یک ذهنیتی به شخص بدهد که آن ذهنیت درست در مقابل آن واقعیت خارجی باشد. این افراد مستضعفین هستند.

این آیه عجیب آیه‌ای است که چطور افراد مستضعف پیدا می‌شوند درحالی‌که اصلاً هنوز ذهنیتی برای اینها نبوده است.

اصلاً گاهی اوقات وقتی که آدم بعضی از مسائل را مطرح می‌کند حتی هضمش برای خیلی از خواص مشکل است! یعنی یک مطالبی است که حتی خواص هم نشنیده‌اند! بالأخره شخصی که می‌خواهد برداشتی پیدا کند این برداشت از هوا که نمی‌آید یا از زمین که نمی‌جوشد! یا باید کتابی را بخواند و یا باید یک حرفی را بشنود یااینکه فرض کنید اگر بشود از ملکوتی از جایی خلاصه به یک نحوه‌ای [به آن دست یابد].

شما ببینید مسائل چطوری مطرح می‌شود و

حقایق چگونه مخفی می‌شود که وقتی انسان می‌خواهد یک مطلبی را به شخصی بگوید، او اصلاً تعجب می‌کند که آقا چه داری می‌گویی؟! شما هم که دیگر خیلی داغش کردید! شما هم که دیگر خیلی آتشش را زیاد می‌کنید! اما وقتی از این قضیه سال‌ها می‌گذرد، یک‌دفعه کم‌کم کم‌کم [می‌فهمد که] عجب! پس مسائل این‌طوری بوده و قضایا این‌طوری بوده است!

مشخصات افراد مستضعف

حالا این افرادی که الآن می‌گویند: عجب عجب، پس تا حالا مستضعف بوده‌اند! پس مستضعف به چه کسی می‌گویند؟! به همین‌ها می‌گویند! به همین که در تحت یک شرایطی قرار می‌گیرد که نمی‌تواند اطلاعات خودش را اطلاعات صحیحی قرار بدهد، فردی را ندارد که از آن فرد سؤال کند، کتابی را ندارد که به آن مراجعه کند و از آن‌طرف هم خودش علم غیب ندارد تا بتواند صحیح را از سقیم تشخیص بدهد و در یک فضای بسته شدهٔ اطلاعاتی رشد می‌کند و بار می‌آید و شکل می‌گیرد. حالا تا این شکل‌گیری چه زمانی از [سرِ] او بیفتد و چقدر

مسائل مختلف گفته بشود و چقدر مطالب گوناگون بشنود تا تازه بگوید که عجب! ما چه اشتباهی کردیم و چه مسئله‌ای داشتیم!

خلاصه قضیهٔ مستضعفین خیلی قضیهٔ مهمی است و هرچه انسان روی این مسئلهٔ استضعاف فکر بکند و کار بکند کم است و به نتایج خیلی خوبی از این نظر می‌رسد.

به اصطلاح سه دسته در آنجا بودند و آمدند حالا ظهور آن در این دنیا به این کیفیت است. حالا ما این روایاتی را که در اینجا هست می‌خوانیم و إن‌شاءالله بعضی از آن را در این جلسه و اگر شد بعض دیگرش را جلسهٔ بعد می‌خوانیم تااینکه به این مسئله برسیم که اصلاً یک سیمائی از این قضیهٔ عالم ذَر برای ما حاصل بشود که بعد از آن بتوانیم به این آیات برسیم و همین‌طور آیات دیگری که می‌تواند در این زمینه مؤیّد این آیات قرار بگیرد.

کیفیت خلقت افراد در روایت امام باقر علیه‌السّلام

روایاتی که مرحوم علامه ـ رضوان الله تعالی علیه

ـ در بحث روایی آورده‌اند؛[1] یکی روایت کافی است که سندش سند صحیح است، از حمران از أبی‌جعفر ـ امام باقر علیه‌السّلام ـ که حضرت می‌فرمایند:

إنَّ اللهَ تَبارکَ و تَعالَی حَیثُ خَلقَ الخَلقَ خَلقَ ماءً عَذباً و ماءً مالحاً أُجاجاً فامتزَجَ الماءانِ فَأخذَ طیناً مِن أدیمِ الأرضِ فَعرکهُ عَرکاً شَدیداً فَقالَ لِأصحابِ الیمینِ و هُم کالذَّرِّ یَدبّونَ إلَی الجنَّةِ بِسلامٍ و قَالَ لِأصحابِ الشِّمالِ إلَی النّارِ و لا أُبالی ثُمَّ قالَ ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدۡنَآ﴾[2] أن تَقولوا یَومَ القیامةِ إنّا کُنّا عَن هذا غافِلینَ.[3]

این یک روایت است که حضرت در آن کیفیت خلقت افراد را بیان می‌کنند و آن میزان تحقق ایمان و ارتباط را در افراد که کم است یا زیاد است یا مساوی هست و مراتب مختلف ایمان در آن عالم به این‌نحوه در اینجا بیان می‌شود و در همین کافی از امام صادق علیه‌السّلام هست که عبدالله بن سنان می‌گوید:

سَألتهُ عَن قَولِ اللهِ عَزَّوجَلَّ ﴿فِطۡرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيۡهَا﴾[4] ما تِلکَ الفِطرَةُ قالَ هیَ الإسلامُ فَطَرَهمُ اللهُ حینَ أخذَ میثاقهُم عَلَی التَّوحیدِ قالَ ﴿أَلَسۡتُ بِرَبِّكُمۡ﴾وَ فیهِ المؤمِنُ

---

[1] . المیزان، ج ۸، ص ۳۲۸.

[2] . سوره اعراف (۷) آیه ۱۷۲.

[3] . الکافی، ج ۲، ص ۸.

ترجمه: «همانا خدای تبارک و تعالی چون خواست مخلوق را بیافریند، نخست آبی گوارا و آبی شور و تلخ آفرید، و آن دو آب به هم آمیختند، سپس خاکی از صفحه زمین برگرفت و آن را به شدت مالش داد، آنگاه به اصحاب یمین که مانند مورچه می‌جنبیدند، فرمود: "با سلامت به‌سوی بهشت،" و به اصحاب شمال فرمود: "به‌سوی دوزخ و باکی هم ندارم"، سپس فرمود: "مگر من پروردگار شما نیستم؟! گفتند: بله گواهی دهیم، تا در روز قیامت نگویند که ما از این بی‌خبر بودیم"». (محقق)

[4] . سوره روم (۳۰) آیه ۳۹.

و الكافِرُ.[1]

این‌هم یک روایت است که همهٔ این روایات‌ها دلالت دارد بر اینکه این مسئله مربوط به قبل از این عالم بوده است. باز روایت‌های اصرح از اینها هم وجود دارد.

در تفسیر عیاشی و خصائص سید رضی، اصبغ بن نباته از علی علیه‌السّلام نقل شده است که ابن‌کواء نزد امیرالمؤمنین آمد و [سؤالاتی پرسید]. ابن‌کواء یکی از افراد در زمان امیرالمؤمنین بود که می‌آمد و گاهی سؤالاتی می‌کرد و سؤالاتش هم بیشتر جهات عقلی داشت:

الأصبَغِ بنِ نُباتَةَ قالَ: أتَی ابنُ الکَوّاءِ أمیرَ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ و کانَ مُعنِتاً فی المَسائِلِ فَقالَ لَهُ:

یا أمیرَ المُؤمِنینَ خَبِّرنی عَنِ اللهِ عَزَّوجَلَّ هَل کَلَّمَ أحَداً مِن ولدِ آدَمَ قَبلَ موسَی؟ فَقالَ أمیرُ المُؤمِنینَ عَلَیهِ السَّلامُ: **قَد کَلَّمَ اللهُ جَمیعَ خَلقِهِ بَرَّهُم**

---

[1] . الکافی، ج ۲، ص ۱۲.

ترجمه: «عبدالله بن سنان می‌گوید: از امام صادق علیه‌السّلام دربارهٔ سخن خداوند پرسیدم که می‌فرماید: ﴿این دین، فطرت خداست که مردم را بر آن فطرت سرشته است﴾ منظور از فطرت چیست؟!

حضرت فرمودند: فطرت، همان اسلام و تسلیم شدن در مقابل خداوند است که خداوند، آن را به هنگام گرفتن پیمان برای خداشناسی، در درونشان نهاده است و خداوند فرمود: ﴿آیا پروردگار شما نیستم؟!﴾ و در میان آنها، مؤمن و کافر وجود داشت.» (محقق)

و فاجِرَهُم و رَدّوا عَلَيهِ الجَوابَ. قالَ فَثَقُلَ ذَلِکَ عَلَى ابنِ الکَوّاءِ و لَم يَعرِفهُ.

برايش خيلى مشكل بود و نفهميد كه حضرت چه مى‌گويند.

فَقالَ: و کَيفَ کانَ ذَلِکَ؟! **فَقالَ: أوَما تَقرَأُ کِتابَ اللهِ تَعالَى إذ يَقولُ لِنَبيِّهِ عَلَيهِ و آلِهِ السَّلامُ** ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّکَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ وَأَشۡهَدَهُمۡ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ أَلَسۡتُ بِرَبِّکُمۡ قَالُواْ بَلَىٰ﴾ **فَقَد أسمَعَهُم کَلامَهُ و رَدّوا عَلَيهِ الجَوابَ کَما تَسمَعُ فى قَولِ اللهِ يا ابنَ الکَوّاءِ قالوا بَلَى.**

كه «**قالوا بلىٰ**» اشاره به اين قضيه دارد.

وَ قالَ لَهُم: إنّى أنا اللهُ لا إلهَ إلاّ أنا و أنا الرَّحمَنُ الرَّحيمُ فَأقَرّوا لَهُ بِالطّاعَةِ و الرُّبوبيَّةِ.

خب اين دلالت مى‌كند بر اينكه اين قبل از خلقت اين عالم بوده و اين مسئله كه ديگر بسيار صريح است.

وَ مَيَّزَ الرُّسُلَ و الأنبياءَ و الأوصياءَ و أمَرَ الخَلقَ بِطاعَتِهِم فَأقَرّوا بِذَلِکَ فى الميثاقِ و أشهَدَهُم عَلَى أنفُسِهِم و أشهَدَ المَلائِکَةَ عَلَيهِم ﴿أَن تَقُولُواْ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنۡ هَٰذَا

غَفِلِينَ﴾.[1]

یک وقت روز قیامت نیایید بگویید که به ما نگفتند! و لذا همین قضیه، قضیهٔ فطری است که اشخاص واقعیت را می‌دانند، اینکه یک شیئی می‌دانند و این البته بحثی است که مرحوم صدر المتألهین هم آن را [مطرح کرده است.]

نسخهٔ بدل عوالم ربوبی

حالا ما در مباحث اسفار به‌خصوص در جلد ششم می‌آییم و بیان می‌کنیم که چگونه همهٔ این

---

۱. تفسیر العیّاشی، ج ۲، ص ۴۱ و ۴۲.
ترجمه: «أصبغ بن نباته نقل کرده، ابن‌الکواء به حضور امام علی علیه‌السّلام آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! برایم بفرمایید که آیا خداوند تبارک و تعالی قبل از موسی با کسی از فرزندان آدم سخن گفته بود؟ امام علی علیه‌السّلام فرمودند: "خداوند با همهٔ خلایق ـ چه نیکوکاران و چه بدکاران ـ سخن گفته بود و آنان نیز به او جواب داده بودند." این سخن بر ابن‌الکواء سخت آمد و مقصود از آن را درنیافت؛ به ایشان عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! ماجرای آن چه بوده است؟! ایشان به او فرمودند: "آیا کتاب خداوند را نخوانده‌ای که به پیامبرش می‌فرماید ﴿و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی‌آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری.﴾ ای ابن‌الکواء! خداوند کلام خود را به گوش شما رساند و آنها نیز خداوند را چنان‌چه در سخن خدا: ﴿گفتند: آری﴾ شنیدی جواب دادند. خداوند به آنان فرمود: من خداوندی هستم که معبودی جز من نیست و منم آن بخشایش‌گر؛ آنان به طاعت و ربوبیت او اقرار کردند و خداوند رسولان و پیامبران و اوصیا را مشخص نمود و به خلایق امر کرد از آنها اطاعت کنند و آنان نیز در میثاق به آن اقرار کردند، هنگامی که اقرار می‌کردند، فرشتگان گفتند: ای فرزندان آدم! به آن بر شما گواهی دادیم تا ﴿مبادا روز قیامت بگویید حقاً ما از این پیمان غافل بوده‌ایم﴾. (محقق)

اشیائی که در این عالم وجود دارد، یک نسخهٔ بدل آن چیزی است که در آن جهات مافوق و در آن عوالم ربوبی وجود دارد؛ یعنی در واقع یک حقیقت است که از آنجا تنازل پیدا می‌کند و ظهورش در این عالَم به این کیفیت درمی‌آید.

پس این عالم و آنچه که در این عالم هست، یک تافتهٔ جدا بافته از سایر عوالم ربوبی نیست بلکه ظهوری است از آنچه که در قضیهٔ پشت پرده در آنجا وجود داشته و در همان‌جا مسائل نسبت به این مطلب روشن شده است.

به عبارت دیگر ما خیال می‌کنیم آنچه که در این عالم هست عالم اختیار است درحالی‌که ما دورهٔ اختیار و غیر اختیارمان را گذرانده‌ایم! ما دورهٔ اصلش که نسخهٔ اصل هست را گذرانده‌ایم و حالا دارند این نسخهٔ زیراکس آن را به ما نشان می‌دهند که داریم در این عالم حرکت می‌کنیم و سیر می‌کنیم و کار می‌کنیم و به‌طورکلی از اینکه چه شخصی دارد کار اصلی را انجام می‌دهد، غافل هستیم. آن حقیقت وجودیه‌ای که در آن عالم بوده اصل است برخلاف

تصور ما که ظهورات در این عالم را اصل می‌دانیم و اصلاً التفاتی به اصل مسئله نداریم! آن حقیقت وجودیه که در آن عالم تحقق پیدا کرده اصل بوده است، اختیار در آنجا بوده، مؤمن و کافر در آنجا بودند و آن فعل در آنجا انجام شده است. امام حسین علیه‌السّلام شهادت را در همان‌جا قبول کرده و پذیرفته است منتها در این عالم دارد کپی آنچه را که در آن عالم پذیرفته به‌منصهٔ ظهور می‌آورد. اگر در آن عالم، اختیار شهادت نمی‌کرد هیهات که کربلایی در اینجا تحقق پیدا کند! آن جناب یزید و ابن زیادی که آمدند و این مسائل را به‌وجود آوردند، این مسئله را در همان عالم اختیار کردند و اگر در آن عالم طور دیگری اختیار می‌کردند، دیگر هیچ‌وقت این یزید آن یزید نبود و یک یزید دیگری بود و یزیدی نبود که به مقابله با امام حسین دربیاید!

و به قول خواجه عبدالله که می‌فرماید: «الهی همه از آخر ترسند و ما از اول!»[1] که در اول چه گذشته

---

[1] . در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ۲، ص: ۴۸۷ این‌گونه آمده: «الهی، همه می‌ترسند که فردا چه خواهد بود عبدالله می‌ترسد که دی چه رفت» و در مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری (۱۶

است! منتها چیزی که هست را به ما نشان نمی‌دهند چون ضعیف هستیم! و یک وقتی هنگ می‌کنیم و قاطی می‌کنیم. مثلاً اگر بگویند که آقا شما یک ماه دیگر إن‌شاءالله ریق رحمت را سرمی‌کشی، به‌جای یک ماه دیگر همین الآن غش می‌کنی و می‌افتی و می‌میری! تازه یک ماه زودتر از موعد خدا [می‌میری!]

در مشهد یک بنده خدایی از همین آقایان بود که سرطان گرفته بود. به او گفتند که شش ماه دیگر می‌میری. این بدبخت چنان دق کرد که یک ماهه مرد! یعنی مرگش را از آن زمانی که دکترهای بیچاره گفتند، پنج ماه جلو انداخت! در را بسته بود و کسی را راه نمی‌داد! [می‌گفتند که] بابا به عیادتت آمده‌ایم! [می‌گفت که] پی کارتان بروید! من دارم می‌میرم، اینها عیادت من آمده‌اند! عیادت در سرتان بخورد! اگر می‌توانید، بیایید من را خوب کنید. عیادت می‌خواهم چه‌کار کنم؟!

الهی‌نامه)، ج ۲، ص: ٦٦٣ به این شکل وارد شده: «الهی، همه از روز پسین می‌ترسند و من از روز پیشین، همه می‌ترسند که فردا چه خواهد بود، عبدالله می‌ترسد که دی چه رفت».(محقق)

یک ماهه مرد! پنج ماه زودتر! دکترها گفتند که بابا این بیچاره می‌توانست شش ماه دوام بیاورد! اما او پنج ماه زودتر رفت!

مصلحت مخفی ماندن حقایق عالم ربوبی

بنابراین اگر آن موقع قضیه معلوم بشود که چه بوده است؛ خلق خدا می‌گوید که برو بابا پی کارت! ما که معلوم است آخرمان به کجا می‌رسد، رهایش کن بگذار هرچه می‌خواهد بشود! لذا مصلحت بر این است که فعلاً مسئله مخفی بماند تااینکه این نظام به‌هم نخورد و همین نظام بر حال خودش و بر کیفیت خودش باقی بماند خلاصه این مسئله در آنجا شکل گرفته و همه‌اش در آنجا بوده است منتها برای بعضی‌ها روشن می‌شود و برای بعضی‌ها معیّن می‌شود.

گاهی اوقات در صحبت‌های مرحوم آقا شنیده می‌شد وقتی که مثلاً برای یکی از افرادی که اطرافشان بودند، می‌گفتند: فعلاً از رفقا هستند!

می‌گفتیم که اوه اوه اوه! چون می‌گویند که «فعلاً» یک‌دفعه گوشمان تیر می‌کشید! بعد از یک مدت معلوم می‌شد که سرّ این تعبیر خلاصه چون بوده

است! یا می‌گفتند: فعلاً که ما با ایشان هستیم یااینکه مثلاً یک تأملی می‌کردند یااینکه گاهی اوقات می‌گفتند: خدا عاقبت همه‌مان را ختم به خیر کند!

ـ اِ؟! این قضیه چه شد؟!

بعد از ده سال یک‌دفعه می‌دیدیم که طرف تقش درآمد! یا مثلاً بعد از پانزده سال می‌دیدیم چه شد و... یاد آن «خدا عاقبتمان را به خیر کند» می‌افتادیم!

شیوهٔ بزرگان در رعایت عالَم ظاهر

حالا اینها می‌دانند و خبر دارند، آن‌چنان با تو می‌خندند که انگار اوه اوه اوه یار غاری هستید که اصلاً خدا هم نمی‌تواند جدایتان کند! بعد یک‌دفعه می‌بینید که چه شد! چرا این‌طور شد؟! اینها همه رعایت عالَم ظاهر و عالم تکلیف با هر کسی به مقدار وسع خود و در افق خود هست.

ما نه [این‌طور نیستیم] و همین‌طور خلاصه هردنبیلی [انجام می‌دهیم]! به این چیزها کاری نداریم.

یک روایت دیگر هم در تفسیر عیاشی از رفاعه هست:

قال سألت أباعبدالله عن قول الله: ﴿وَإِذۡ أَخَذَ رَبُّكَ مِنۢ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمۡ ذُرِّيَّتَهُمۡ﴾

قالَ: **نَعَم، أخَذَ اللهُ الحُجَّةَ عَلَى جَميعِ خَلقِهِ يَومَ الميثاقِ هَكَذا و قَبَضَ يَدَهُ.**[1]

حضرت دستشان را به همدیگر زدند و گره کردند و این باز حکایت از این مسئله می‌کند. در اینجا البته روایات دیگری هم هست.

در تفسیر قمّی هم یک روایتی هست که اصلاً صراحتش بسیار بیشتر است:

عَن ابنِ مُسكانَ عَن أبي‌عَبدِاللهِ عليه‌السّلام فى قَولِهِ: وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيٓ ءَادَمَ مِن ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُواْ بَلَىٰ شَهِدْنَآ﴾ قُلتُ: مُعايَنَةً كانَ هَذا؟ قالَ: **نَعَم فَثَبَتَتِ المَعرِفَةُ و نَسوا المَوقِفَ و سَيَذكُرونَهُ.**[2]

ابن‌مسکان از امام علیه‌السّلام می‌پرسد که این در معاینه بوده یا در حضور بوده؟! حضرت می‌فرمایند که بله؛ این قضیه روشن بوده و این تخاطب برای همه انجام شده است.

«**فَثَبَتَتِ المَعرِفَةُ و نَسوا المَوقِفَ**»؛ یادشان رفته

---

۱. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۷.

«رفاعه نقل کرده، از امام صادق علیه‌السّلام دربارهٔ این سخن خداوند: «﴿و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی‌آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت﴾ پرسیدم؛ ایشان فرمودند: آری، خداوند در روز میثاق این‌چنین ـ دستشان را مشت کردند ـ بر همهٔ بندگانش حجت گرفت.»

۲. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۴۸.

ترجمه: «عبدالله بن مسکان نقل کرده، درباره این سخن خداوند: ﴿و یاد بیاور زمانی را که پروردگار تو از بنی‌آدم از پشت‌هایشان ذریه و نسل آنها را خارج ساخت و ایشان را بر خودشان گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری. گواهی دادیم﴾ به امام صادق علیه‌السّلام عرض کردم: آیا این [میثاق] در مقابل آنان گرفته شد؟! ایشان فرمودند: آری، معرفت در آنان باقی ماند ولی خود آن میثاق را از یاد بردند و به‌زودی آن را به یاد خواهند آورد.» (محقق)

آن موقع چه بوده است! آن معرفت ثابت شده است ولی اینکه موقفش کجا بوده است، خدا برای آنها فراموشی می‌آورد و از یادشان می‌رود.

«**و سَیذکرونَهُ**»؛ بعداً روز قیامت یادشان می‌آید یا وقتی از این دنیا می‌روند متوجه می‌شوند که چیست یااینکه برای آنهایی که به آن مراتب می‌رسند، آن موقف را یاد می‌آورند.

لذا عرض کردم که مطالب در اینجا خیلی هست، محی الدین در فتوحات همین‌طور در فصوص مسائلی دارند و همان‌طور آنچه را که خود بنده از بزرگان نسبت به خودشان و نسبت به اساتیدشان شنیده‌ام حکایت از این می‌کند که سالک در سیر و سلوک وقتی که آن حقایق ربوبی را مشاهده می‌کند متوجه می‌شود که اینها را قبلاً دیده است! وقتی که وارد یک عالمی می‌شود برای او دهشت‌ناک و عجیب و غریب نیست و [می‌گوید که] عجب! مثل اینکه اینجا آشنا بوده‌ایم و ما قبلاً اینجا آمده‌ایم!

دیده شده بعضی از افراد حتی به خود من هم گفته‌اند که مثلاً یک منزلی را خریده‌اند و وقتی وارد

منزل شده‌اند گفته‌اند که این منزل چقدر به نظر ما آشنا می‌آید! این اتاق‌هایش و این هالش و این حیاطش!

یک‌دفعه یادشان می‌آید که دو سال پیش یک خوابی دیده‌اند و این همان است! منزلی را که دو سال پیش در خواب دیده الآن می‌بیند که این منزل همان است و در ذهن آشنا می‌آید و غریبه نمی‌آید که مثلاً احساس غربت کند!

برای خیلی از افراد حتی در موارد دیگر هم غیر از منزل و اینها هم یک هم‌چنین مسائلی هست که مثلاً طرف آشنا می‌آید و [می‌گوید که] عجب! ما باهم مثل اینکه قبلاً یک دفعهٔ دیگر و دو دفعه عقد خواندیم؛ یک دفعه قبلاً و یک دفعه حالا عقد خواندیم و تو کجا بودی؟!

دلیل انس انسان نسبت به حقایق عالم ربوبی

خلاصه از این مسائل هست که چگونه برای انسان آنچه را که به‌منصهٔ ظهور می‌رسد، مأنوس جلوه می‌کند نه نامأنوس! این اُنس برای چیست؟ تا انسان با چیزی قبلاً معرفت نداشته باشد که اُنس معنا ندارد! هیچ! این برای یک وادی و آن‌هم برای یک

وادی دیگر است. این اُنس برای این است که... حالا اگر فرض کنید انسان به یک رتبه‌ای از ادراک می‌رسد ـ إن‌شاءالله خدا همه را برساند ـ که به هر چیزی که توجه می‌کند می‌بیند که قبلاً اطلاع داشته است! این اطلاع از کجا بوده است؟ می‌گوید: من این را می‌دانستم!

یا به یک شخص برخورد می‌کند و [می‌گوید که] آقا ما قبلاً باهم رفیق بودیم!

[تا حالا] دیده‌اید مثلاً وقتی آدم با بعضی از افراد آشنا می‌شود [حس می‌کند آنها را می‌شناسد]! در روایات هم راجع به خلقت ارواح داریم:

الأرواحُ جُنودٌ مُجنَّدةٌ، فَما تَعارفَ مِنها ائتلفَ، و ما تَناکرَ مِنها اختَلَفَ.[1]

آدم به بعضی از افراد که می‌رسد انگار بیست سال با اینها رفیق بوده در عین اینکه تازه الآن رسیده است! ولی با بعضی افراد بیست سال هست اما انگار اصلاً

---

[1] . الأمالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۴۵؛ مطلع انوار، ج ۶، ص ۴۹۸.
ترجمه: «امام باقر علیه‌السّلام فرمودند:] ارواح، گروههائی صف‌آرایی شده‌اند، و از همان آغاز خلقت بر اساس ائتلاف و اختلاف آفریده شده‌اند، و بمانند دو سپاه متخاصم در برابر هم قرار گرفته‌اند، آنها که در عالم مجرّدات آشنائی داشته‌اند، پس از تعلّق به ابدان در دنیا با یک دیگر مأنوس و مؤتلف میشوند، و آنها که با هم ناآشنا بوده‌اند در دنیا هم با یک دیگر نامأنوس و مختلف‌اند.» (محقق)

اینها را ندیده است! هر روز هم باهم حرف می‌زنند و هر روز باهم می‌خندند ولی فقط برای همان روز است.

اما با یکی تا برخورد می‌کنی، [می‌گویی که] آقا ما شما را کجا دیده‌ایم؟!

او هم می‌گوید که آقا من هم همین‌طور یک احساسی دارم درحالی‌که اصلاً او را ندیده است. اما می‌گویند: ما یک جا همدیگر را دیده‌ایم!

خب بله، در همان‌جا! همان‌جا! همان جایی که حضرت دارد در روایت آنجا را بیان می‌کند همدیگر را دیده‌ایم! حالا اینجا، ظهورِ دیدن و صحبت کردن در آنجاست.

«**و سَیذکرونَهُ**»؛ بعداً می‌فهمند؛ حالا یا در روز قیامت یااینکه به‌واسطهٔ سیر و سلوک.

إن‌شاءالله [بعداً] تتمهٔ روایات را نقل می‌کنیم چون باز هم روایات هست و بهتر این است که نسبت به این قضیه از نقطه‌نظر روائی مطلب به‌طورکلی تمام بشود، آن‌وقت ببینیم که آیات قرآن نسبت به این قضیه دلالت دارند یا ندارند. مهم برای ما همین است که وجود یک هم‌چنین قضیه‌ای و

کیفیتش ثابت بشود حالا یا با آیات ثابت بشود یا با روایات یا در تلفیق بین هردو بشود آنکه دیگر از این نظر تفاوتی ندارد و همین‌طور کلام بزرگان و عرفاء را هم إن‌شاءالله در این زمینه می‌آوریم تا خدا چه بخواهد.

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد